

جنایت و مکافات...



جنایت و مکافات : گزیده ای از پیامبر « جبران خلیل جبران »
مترجم : فروغ طاعتی
تصویر: جیمز انسور

جنایت و مکافات...

...وسپس داوری پیش آمد و گفت : از جنایت و مکافات با ما بگو...

...و حکیم چنین پاسخ داد :

فقط در حالی با بی احتیاطی خود موجب خسارت و ضربه به دیگران و در نتیجه صدمه به خود می گردید، که روحتان، سرگردان بر روی باد در حال ولگردی ست...

و برای جبران این زیان مجبور به کوبیدن در خانه داوران هستید و انتظار در حقارت و پستی...

و از آنجائی که "من" والای شما همچو اقیانوس است، کماکان بی نقص و پاک باقی خواهد ماند، و چون فلک، جز بالداران را به عرش نخواهد برد.

و این "من" چون خورشید،

نه به کوره راههای موش کور آشناست و نه در جستجوی حفره مار...

ولی او در وجودتان تنها نیست.

"انسان" در شما فراوان است و همچنین آنانی که هنوز "انسان" نیستند و چون گورزاد ناهنجانند ...

گورزادی که خواب آلود قدم برداشته و در میان مه در جستجوی هشیاری ست.

و من اکنون می خواهم از "انسان" درونتان صحبت کنم...

چون فقط اوست که آگاه از جنایت است و مکافاتش،

نه "من" ربّانی،

ونه گورزاد گم شده در مه...

بارها شنیده ام که شما از خلافکار چنان سخن می گوئید که گوئی از شما نیست و بلکه

بیگانه و مزاحمی ست در دنیای شما...

ولی من به شما میگویم، همانگونه که پارسای دادگر، قادر به قد برافراشتن در وجودتان

نیست مگر از بالای آنچه که والاترین در شماست، ناپسند ناهنجان نیز فقط در پای آنچه

در شما نزول خواهد نمود که حقیر و ناچیز است،

و همانطور که برگری زرد نمی شود مگر با رضایت خاموش تمامیت درخت،

تبهکار نیز قادر به ارتکاب پستی و رذالت نخواهد بود مگر با تسلیم محرمانه و پنهان شما.

و بدین سان همگی چون قافله ای به سوی "من" والا در حرکتند...
شما ره هستید و نیز ره پیما.

زمانی که یکی از شما بر زمین می افتد، از برای آنانی ست که در پی او هستند... برای آگاه نمودنشان از سنگهای سدّ راه...

بله ! و همچنین برای کسانی که در پیشاپیش او در حرکتند، پیشگامانی اگر چه برخوردار از قدمهائی سریعتر و محکمتر ولی آسوده و بی خیال و غافل از هر اقدامی در کنار زدن سنگها و باز نمودن راه...

در ضمن این کلمات نیز باید بشدّت بر قلبتان فشار آورده و آزارتان دهند :

مقتول در قتل خود فارغ از مسئولیت نیست و همچنین **مسروق** از به سرقت رفتن...

و دادگر منصف، در مقابل یک **خبیث شرور**، بیگناه و پاک نیست...

و **آنی که دستانی پاک دارد**، مبرّا از اعمال یک **ناسپاس خائن** نیست.

بله ! مجرم اغلب قربانی قربانی خود است و چه بسا که محکوم نیز بار سنگین بیگناه و غافل سبکبار را بر شانه های خود حمل می کند.

شما نمی توانید عادل را از بی انصاف و نیکوکار را از خبیث و شرور مجزّا سازید، چرا که هر دوی آنها همچون رشته های سیاه و سفید بافته شده در هم، در مقابل خورشید ایستاده اند...

و همینکه رشته سیاه پاره شد، بافنده به بررسی پارچه می پردازد و دار...

اگر یکی از شما به قضاوت زن خیانتکار پرداخت ، باشد که در کفه دیگر ترازو، قلب و "جان" شوهر را نیز با دقّت برآورد کند...

و آنی که در حال فرود آوردن شلاق بر هتّاک است، نگاهی نیز به "جان" زخمی و آزرده اش بیندازد...

و اگر یکی از شما به نام پاکی و درستکاری، مجازات کرده و تیغۀ تبر را بر درخت فرود می آورد، باشد که به ریشه ها نیز بیندیشد؛

و آنجاست که در قلب خاموش زمین،

ریشه ها را در هم پیچیده خواهد یافت...

ریشه های خوب و بد،
و ریشه های درخت پُر بار و ستروَن را...

و شما داورها که تلاش در اجرای عدالت دارید، چه حکمی صادر خواهید نمود بر علیه
آنی که شریف در جسم است و سارق در سرشت؟

و چگونه تعقیب میکنید آنی را که در اعمالش ظالم و ستمگر است ولی برخوردار از
"جان"ی زخمی و تحقیر شده؟

و چگونه مجازات خواهید نمود آنی را که پشیمانیش بیش از تبهکاریِ اوست؟

آیا پشمانی، عدالت عرضه شده همان آداب و اصولی نیست که شما از آن بهره
می جوئید؟

و با این وجود، نه قادر به گذاردن "پشمانی" در کنار معصوم و بیگناه هستید و نه بر
گرفتن آن از قلب متهم...

فقط او بی اختیار در عمق شب فریاد می کشد و انسانها را به خود می خواند... و به
مراقبت و هشیاری...

و شما که در جستجوی عدالت هستید چگونه خواهید توانست هم چیز را باهم و در زیر
درخشش نور مشاهده کنید؟

و اینجاست که پی خواهید برد از اینکه مظلوم و محکوم، جز یک "فرد" نیستند... انسانی
ایستاده در بین نور بیجان شامگاه "من" ناقص و ناهنجار و تالوُ خورشید "من" والا و
ربّانی...

... و اینکه سنگ پایه های یک معبد، برتر از ناچیزترین سنگ بنیانش نیست...

جنایت و مکافات : گزیده ای از پیامبر « جبران خلیل جبران »

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر: جیمز انسور